

شماره - دوم

اردی بهشت ماه

۲۵۳۵

# آنگاه از مجله

سال پنجاه و هشتم

دوره - چهل و پنجم

شماره - ۲

تاسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود و حیدزاده دستگردی ( نسیم )

( سردبیر : محمد و حید دستگردی )

سید محمدعلی جمالزاده

ژنو - سوئیس

## رواج بازار شعر و شاعری

( دنباله قسمت بیست و چهارم )

بت تراشی و بت پرستی :

خود ما ایرانیها که به بت تراشی و بت پرستی رغبت مخصوصی داریم  
خواجه را بمرتبه و مقامی میرسانیم که بالا تر از آن شاید تنها مرتبه و مقام  
امام و پیغمبر است و خطاب به حافظ با ایمان راسخ میگوئیم : (۱)

(۱) در اینجا سخنرانی محققانه و پرمغز و مفصل استاد ایرانشناس و اسلامشناس  
آلمانی استاد بورکل ( با کاف فارسی کسره دار ) استاد دانشگاه برن ( سوئیس ) را یاد  
آور میشویم که درباره « گوته و حافظ » چندسال پیش از این بزبان فارسی در تهران ←

### « آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری »

چه بهتر که شاعر عزیزمان را دوست بداریم و برایش مقامی بس والایر و بالاتر قائل باشیم ولی آیا جایز است که کسی را از مخلوق خدا از مدار و مرز و امکانات آدمیان بیرون و بالاتر بنشانیم و ادعا نمائیم که از هر عیب و ضعفی ولو هر قدر هم اندک باشد بکلی عساری است و بدرجه کمال مطلق رسیده است .

آیا بصواب و انصاف نزدیکتر نخواهد بود که خواجه شیراز را ( که بعضی از مؤلفین اصل و نسب او را از جاهای دیگری بغیر از شیراز نوشته اند ) (۱) هر چند بحق او را « لسان الغیب » خوانده اند و میخوانیم با اینهمه فردی از افراد بشر بیشتر ندانیم و جایی که پیامبر اکرم ما بصراحت فرموده است که من نیز مثل شما بشری بیش نیستم و همه معتقدیم که « ما محمد الا رسول » غلو در حق اشخاص را جایز نشماریم .

البته شکی نیست که حافظ در طریق اکمال نفس مراحل مهم و اساسی بسیاری را طی فرموده است ( گذشته از آنچه قطری و ذاتی و خود نیز آنرا

— ابراد فرمودند و ما در قسمتهای آینده همین گفتار درباره حافظ قسمتهائی از آنرا نقل خواهیم کرد . این استاد محترم مقداری از غزلهای دیوان شمس را هم بآلمانی ترجمه رسانیده و با مقدمه با ارزش و مطالب نفیسی بصورت کتاب منتشر ساخته اند ( رجوع شود به مقاله راقم این سطور درباره این کتاب در مجله « راهنمای کتاب » اولین شماره سال ۱۳۵۴ ) ، ایشان باز در همین اوقات اخیر مقداری از غزلهای حافظ را نیز بآلمانی برگردانده و بصورت کتاب زیبایی انتشار داده اند ، خداوند به امثال ایشان توفیق کامل ارزانی فرماید که خدمت شایانی بزبان و ادب و فرهنگ ایران میکنند .

(۱) رفیق گستاخ « یاردیرینه » باز از طریق فضولی از من میپرسید که نمیدانم —

« خدا داد » خوانده است ) که خیلی بندرت نصیب اولاد آدم میگردد و حتی میتوان گفت بهمان مقامی رسیده بوده است که اشیاء را کماهی میدیده است . درباره حافظ و غلو در کار او کار را بجائی کشانیده اند که چنانکه سابقاً هم بدان اشاره ای رفته است ( قسمت هفتم همین گفتار ) مثلاً در کتاب « قصص - العلما » چنین میخوانیم :

« روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کنار دجله رفت و قلمدان و کاغذ خواست و پس بقدر چند صد قطعه کاغذ نوشت و در میان آب انداخت و فرمود که اینها کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم است که بعد از چندین سال در شیراز عارفی که از اولیاء است خواهد برانگیخته شد و این کلمات که در این رقاع نوشته ام از زبان او خواهد جاری شد و آن عارف حافظ نام دارد . »

← حافظ با آنهمه تعلق خاطری که به شیراز و آب رکناباد دارد چرا در این بیت

« خرد در زنده رود انداز و می نوش »

« به گلبانگ جوانان عراقی »

و یا در این بیت دیگر :

« اگرچه زنده رود آب حیات است »

« ولی شیراز ما از اصفهان به »

چرا رکناباد را گذاشته و زنده رود اصفهان را بمیان کشیده و سخن از اصفهان

بمیان آورده است . گفتم شاید بقول فرنگیها پای توارث و « آتاویسم » در میان باشد

و اصفهانی الاصل بودن خواهی خالی از حقیقتی نباشد و انگهی البته زنده رود هم با آواز

عراقی شاید مناسبت بیشتری داشته باشد . گفت آری بهتر نیست که باز بهمان « الله

اعلم » مرزوثی توسل بچوئیم که قرنهاست حلال مشکلات ما شده است . گفتم حرفی ندارم

و مباحثه پایان یافت .

محب غال غلو و مبالغه از عقل و اعتدال دور است و آیا ما باید هر غلو و اغرقای را بدو چون و چرا و آری و نه بپذیریم . آیا ما باید واقعاً باور نمائیم که امروز تمام مردم دنیا حافظ ما را از تمام شعرا و حکما و عرفای خود بزرگتر و والا تر میدانند . آیا بزرگان و اصحاب نظر ما از بت - تراشی و بت پرستی بصد زبان نکوهش نکرده آنرا گناه و معصیت ندانسته و علامت تعصب و خامی نخوانده اند ، آیا ما پیامبر اکرم خودمان را شکستنده اصنام نمی خوانیم . آیا در میان آن همه غزلهای حافظ ( در حدود ۵۰۰ غزل ) و آن همه ابیات ( در حدود ۵۰۰۰ بیت ) نمیتوان ابیانی پیدا کرد که پهای آنها ابیات عالی و ممتاز و کم نظیر ( و بلکه گاهی بی نظیر ) او نرسد . آیا نمیتوان همان کاری را کرد که من روسیاه کرده ام یعنی غزلهای حافظ را تا حدی دسته بندی کرد و بعضی از آنها را ( عالی ) و تعداد دیگری را ( ممتاز ) و دسته ای را ( خیلی خوب ) و برخی دیگر را فقط ( خوب ) و بالاخره عده بسیار قلیلی را که شاید از انگشتان یک دست تجاوز نکند ( معمولی ) . ( دارای ابیات نسبتاً سست ) دانست . من خوب میدانم که حتی در همان غزلهای بسیار معدود معمولی هم ممکن است گاهی ابیات خوب و خیلی خوب ( و بلکه گاهی عالی و ممتاز ) هم بدست آید . آیا میتوان منکر شد که ابیانی از قبیل :

« الغیث ای مایه جان ، الغیث ، الخ .

« بنویس دلا بیار کاغذ ، الخ .

« سواد زلف سیاه تو جاعل الظلمات

بیاض روی چو ماه تو فالق الاصباح »

« ز دیده ام شده صد چشمه در کنار روان »

که خود شنا نکند در میان آن ملاح »

« نداد لعل لبش بوسه ای بصد تلبیس »

نیافت کام دل من از او بصد الحاح »

« چندانکه گفتم غم با طیبیان »

« درمان نکر دند، مسکین غریبان »

« چندان گریستیم که هر کس که برگذشت »

در اشک ما چو دید روان گفت کاین چه جوست »

« دارم عجب ز نقش خیالش که چون نرفت »

از دیده ام که دم بدمش کار شست و شوست »

« زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد »

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم »

که با وجود چهار بار استعمال فعل « گذشتن » باز از ابیات ممتاز حافظ

بشمار نمی آید.

« خواهم که پیش میرمت ، ای بی وفا طیب »

« بیمار باز پرس که در انتظارمت » (۱)

(۱) با « یار دهرینه » راقم این سطور شاید آشنا شده باشید رغبتی به فضولی

و گستاخی دارد و خداوند او را زبان دراز آفریده است . وقتی این ابیات را در ضمن

مقاله ام دید گفتم حاضرم شرط ببندم که در دیوان حافظ بیشتر از انگشتان دو دست و

دو پایم از این ابیات برایت پیدا کنم . گفتم رفیق هر دریائی جزر ومد دارد وانگهی —

( من قبول دارم که شاید در تشخیص بکلی بغلط رفته باشم و تنها ذوق شخصی ناقص خودم را مناط اعتبار قرار داده باشم ولی باز هرچه باشد جائی برای گفتگو باقی میماند ) آیا این نوع ابیات با آن همه ابیات عالی و کم نظیر حافظ برابر است . من تصدیق میکنم که میتوان احتمال داد این ابیات ( یا بعضی از آنها ) از حافظ نباشد و یا آنکه حافظ در موارد مخصوصی بالبداهه و مرتجلاً از سر تفریح یا جوانی ساخته باشد و یا با احتمال قوی تر میتوان قبول نمود که مقداری از آنها را ( بخصوص آنهایی را که قافیه آنها با حروفهائی است که برای آنها در غزل فارسی قافیه باسانی پیدا نمیشود و یا بلکه هیچ پیدا نمیشود ) و کسانی که دیوان حافظ را مدون و یا بعدها استنساخ کرده اند برای آنکه برای هر حرفی از حروف الفبا غزلی یا غزلهائی بصرافت طبع ساخته داخل دیوان کرده باشند . اما رو بهمرفته ولو تنها بعضی از این قبیل ابیات را هم از حافظ بدانیم آیا چنانکه اشاره رفت میان آنها با آن همه ابیات عالی و ممتازی که در صفحه جهان اسباب شهرت و عظمت حافظ گردیده است هیچ تفاوتی وجود ندارد . آیا میتوان منکر شد که گفته و سخنان و مطالب را گوینده آن هر قدر هم بزرگ و بزرگوار باشد ( کلامی را که مبنی بروحی و الهام باشد استثنا میسازیم ) نباید یکدست و در بسته پذیرفت و هیچگونه ضعف و مستی و یا نا استواری را در آنها بکلی نادیده گرفت . عقل و انصاف بدین سؤال جواب منفی خواهد داد .

« هنگامی که شب با آسمان پرستاره نگاه میکنی بعضی از آن ستارگان بسیار درخشانند و برخی را با درخشندگی کمتری نمی بینی . آیا باور نداری که این تفاوت بیشتر نتیجه نقصی قوه باصره تست و الا از کجا که همان ستاره های کم نور در واقع بمراتب درخشان تر از آن ستارگان فروزنده نباشند . افسوس که « یاردیرینه » را باین آسانها نمیتوان قانع و مجاب ساخت و شاید حسنش هم در همین باشد .